57ª

Un · pouu

1

بيت

روي دل از توطايفه بر داشتن نكوست
از دوستان دشمن وز دشمنان دوست

بيت

هر نفسي كان غرض اميد شد
دستي دشمني انكيز شود

بيت

از دشمن چنان نترسم
كه دشمن يار و يار دشمن

بيت

اين فلك همچو شيشه ساعت است
ساعتي زير و ساعتي زبر است

بيت

از آمدن بهار از رفتن دي
اوراق حياتما مكيرد طي

بيت

كمياكر بكوزه مرد و رنج
ابله در خرابه يافته كنج

ع نه كسي ميستد انجه از خويشتن ايد تا بستن
ع مشتاب بقتل من كه در دست توام
ع كم از مصاحب نا جنس احتراز كنيد
ع الحيوة بالنفس اقصي غايت الحيوة
ع ديدار يار نا متناسب جهنم است
ع روي دل نه روي صورت جفاي تو از دل
ع ترسم كه تا ضعيف است اين بار بر نيايد
ع ترسم كه عمر امان نديهد تا دمي ديكر
ع

بيت

اي حافظ شيرازي بي ما نظر اندازي
ما عاشق سربازي تو كاشف همرازي

نظم

دستي كه ز ديدنش دل آتشناك آيد
در وقت ضرورت بوسه دادن شايد
هر كار كه عار است و ملال فزايد
در حالت احتياج بد ننمايد

نظم

بيك تدبير نيكو آن توان كرد
كه نتوان با سپاه بيكران كرد
بشمشيري توان جاني رهيدن
بفكري شايد اقليمي كشيدن

بيت

چون ز دشمن كسي فراغت يافت
جانب خويش دلي عنان برتافت

بيت

هر چند كه ترياق بدست تو ا…
زنهار كه تو زهر هلاهل نخوري

ع – هر سخني وقتي و هر نكته زماني دارد
من طلب غلب
ع – صد جان فداي آنكه زبان و دلش يكيست
ع – از پشيماني چه سود اخر كه كار از دست رفت

رباعی

گر نقد ندارم وصالت در دست
در دیده مقیمست خیالت پیوست
اگر وصال جسمانی نیست
غم نیست چو اتصال روحانی هست

بیت

هر که بفکر و تامل عملی کرد پیش
آخر درم از آن کرده پشیمان گردد

بیت

هر راز که در پرده شب پنهانست
چون روز شود بر همه روشن گردد

بیت

بهر تهمت نمی باید ز ما خاطر گران کردن
بقول دو دشمنان سهلست ترک دوستان کردن

بیت

ساکن نمی شود بسمان آب چشم من
گیرد درد عاشقی بملامت فزون شود

ع. آتش چو برافروخت بسوزد تر و خشک

ع. عاقل مشو ز کار که فرصت غنیمت
ع. کل آتٍ و وقت تسیح عافیه
ع. علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
ع. زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز

بیت

اصوده دلا حال دل زار چه دانی
خونخواری عشاق جگرخواری چه دانی

بیت

بد مکن وبا بدان همدم مشو
وز بد کس خویش دل خرم مشو

بیت

هرکه در کارها شتاب کند
خانه عقل را خراب کند

بیت

از ین خوب مبارک که ناگهان آمد
بشارتی بدل و مژده بجان آمد

بیت

بی تأمل مکوش در آزار
تا پشیمانی نکردی اخر کار

بیت

نه از رفیق وفا و نه از حیات امید
نه از سپهر ثبات نه از زمانه نوید

مصرع — که از سؤال ملولم واز جواب خجل
ع — از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن
ع — از پشیمانی چه سود اخر که کار از دست رفت
ع — ترسم که عمر امان ندهد تا دمی دکر

3

بیت

هست جوانمردی درم صد هزار
کار چو با جان فتد انجاست کار

بیت

از جانب من طرح وفاداری بود
از پیش تو آیین جفاکاری بود

بیت

خوش است عهد محبت بدوستان بستن
ولی چه سود که آن عهد را وفای نیست

بیت

ای دل صبور باش بر آفاق روزگار
نیکو شود بصبر سرانجام آدمی

بیت

از اسب وفا طمع نمی باید کرد
اسب و زن و شمشیر وفادار نه اند

بیت

تو ملولی ز ما و ما مشتاق
دل بدل میرود چه حالست این

ع. ای طبیب آخر علاجی کن که کار از دست رفت

ع. هر کسی میکند آنچه از خویش
آید تا پسندد //

ع. ذره ای که پاک بود ز امتحان چه غم دارد

قطعه

بیت

خواهی که نه باشی بغم و رنج قرین
بشنو سخن پاکیزه از در ثمین
از دشمن آزرده تغافل ننمای
وز صاحب کبر و کینه ایمن منشین

بیت

بجز رضای بقضای خدا نمی شاید
بغیر صبر بوقت بلا نمی شاید

بیت

زدی دل از دو طایفه برداشتن نکوست
از دوستان دشمن واز دشمنان دوست

بیت

از دشمن خود چنان نترسم
کز دشمن یار و یار دشمن

بیت

این فلک همچو شیشه ساعت است
ساعتی زیر و ساعتی زبر است

[illegible]

[illegible]

بیت

~~از امدن بهار از نفتنی~~

چون خورشید تابنده شد نا پدید
شب تیره بر چرخ لشکر کشید

بیت

چون در لشکر دشمن افتد خلاف
چرا تیغ باید کشید از غلاف

بیت

چون نتوانی که راز خویش را پنهان کونی
بس چرا رنجی که افوا دیگری افشانی کند

بیت

اگر در تلخی هجران برخم غم توان مردم
بهتر که با بیگانه نشهد و شکر خوردن

بیت

بیگانه را برسم تکلف کنند دوست
انجا که دوستیست تکلف چه حاجتست

بیت

مکن زغصه شکایت که در طریق طلب
براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

بيت

درد ما که یار رفت دلم را دوا نکرد
صد وعده پیش داد یکی را وفا نکرد

بيت

انرا که کمال معرفت شد حاصل
هم مونس جان باشد وهم محرم دل

بيت

یک گل بی خار درین باغ نیست
لاله بی اثر داغ نیست

بيت

گر بنالم سنگ را دل خون شود
ور بگویم دیدها جیحون شود

بيت

ملکرا اگر قرار خواهی کرد
تیغرا بی قرار باید کرد

بيت

بشیرین زبانی ولطف وخوشی
توانی که پیلی بموی کشی

بیت

وصلی که درو ملال باشد
هجران به از آن وصال باشد

بیت

کارهای اینچنین آن به که پنهانی بود
آشکارا گر کنی آخر پشیمانی بود

نظم

بهایم خموشند و گویا بشر
زبان بسته بهتر که گویای شر
مر آدم سخن گفت باید بهوش
وگرنه شدن چون بهایم خموش

بیت

شمع پروانه را بسوخت ولی
زود بریان شود بروغن خویش

بیت

اگر از مخزن توفیق عطای نرسد
سعی سودی نکند جهد بجای نرسد

بیت

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

قطعه

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکردست عاقلی
دنیا مثال بحر عمیق است پر نهنگ
آسوده عارفان که گرفتند ساحلی

بیت

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

بیت

چو نتوانم که با کس حال درد خویشتن گویم
روم در کلبه احزان هم با خویشتن گویم

بیت

آخر چه محل هزل بازیست
وقت اجل است و جان گدازیست

بیت

هرجا که رسم مهر و وفا بیشتر بود
جمعیت و حضور و صفا بیشتر بود

بیت

دوستی هزار کس شاید
دشمنی از یکی نبود بسیار

بیت

نزاع انجمنان آتشی بر افروزد
که از تاب و تب هر چه باشد بسوزد

بیت

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر
بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

بیت

دولت نه باکتساب علم و هنر است
وابسته باحکام قضا و قدر است

بیت

بنا کار بر تدبیر باید
که بی تدبیر کاری بر نیاید

بیت

درویش را که گنج قناعت مسلم است
درویش نام دارد و سلطان عالم است

بیت

– بوی محبوب چو بر خاک احبا گذرد
چه عجب باشد اگر زنده کند عظم رمیم

بیت

– با بخت نیک هیچ کسی را ستیز نیست
عروس سالک به از تیغ تیز نیست

بیت

– یاران که بوده‌اند ندانم کجا شدند
ایا چه حال بود که از ما جدا شدند

بیت

– جد جهد کسی که بیشتر است
کارش از جمله خلق پیشتر است

بیت

– اگر شاه و گدا اگر مرده زنده
همه‌نک اخری گور و کفندر

بیت

بد نفس مباش و بد گمان باش
در فتنه و مکر در امان باش

بیت

حب همه جانه آتش بفروزد
هم از اول حب داغ بسوزد

ع مجویی رسم امانت در زمانه
نیست

ع آواز آشنا نفس روح پرور است

ع بیا بیا که ز گلها شکفت و خار نماند

ع میسند بکس انچه
بخود میسندی

بیت

حرقه پوشیم من از غایت دینداری نیست
پرده‌ء بر سر صد عیب نهان می پوشم

بیت

درد مندیم خدا بی‌طلب از سوز درون
دهنی خشک و لب تشنه و چشم تر ما

بیت

فاجار هر که صاحب روی نکو بود
هر جا که پا گذارد همه چشمی بر او بود

بیت

نوازش برحم ترند نیک و رای صواب
جراحت دل صد پاره را دوا کردت

بیت

نشنوی این مثل را کار پای عقل گفتند
من جرب المجرب حلت به الندامه

حکایت

درون گنبد به نیکی برش آواز
که گنبد هر چه گوی گویدت باز

بیت

بیا که وصل ترا از خدای میخواهم
بیا که گوش بر آواز و چشم بر راهم

ع کسی را وقوف نیست
که انجام کار چیست

ع عمری که این چنین گذرد
در حساب نیست

بيت

ناپاك اصل كرچه دير اولور وفا كنه
آخر ازار بكيدر و عزم جفا كنه

بيت

غم دل عمرك اولنده بلا
متشكل اولدركه آخرده اولا

بيت

سنك و نخاله كه ايلسكدي نظر
خاك التوندن اولور بزى سنك گهر

بيت

كوكلمه طوولدي آرزوى وطن
جان دماغنه يتدي بوى وطن

بيت

بنده اه آيغم الم بسته
خسته تنده ضعيف و دل خسته
نه بيلكا محنت جلاى وطن
نه بيلكا شدت بلاى رسن

نظم

آناك كم عقل كامل اوله يارى
جهان حالندن الور اعتبارى
كورور بو چرخ كردان اضطرابن
زمانك سرعتيله انقلابن
نه اقبالندن اولور تنده سركش
نه ادبارندن اولور جانه آتش

بيت

اندر سفر مشقت و ذل و ملال منقست
گر هست خوشى بزلى و فتح در اقامتست
عاقل اولدر كم راحتى محنته بدل قلميه
ع دشمن دانا به از نادان دوست

بيت

بو ديرينو دير اچنده زهر و ترياق
اجيسز بولنمز عيش شيرين

بيت

هركه در راه خلق دام نهاد
عاقبت هم خودش بدام افتاد

8

بيت

جهان چو گشت بکام تو نام نیک افروز
که غیر نام نکو نیست حاصلی ز جهان

بيت

سندن آیرو دوشه‌لی چوق دم دور
حقیقت‌که کوزلرم یره تمددر

بيت

هر جا که رسم مهر و وفا بیشتر بود
جمعیت و حضور و صفا بیشتر بود

نظم

ملک سلطان گرچه کافر اولسه اولور پایدار
لیک جور و ظلم ایله اولمز ممالک برقرار

بيت

خصم آنا که آفت جاندر
یکدر اول دوستدن که نادانه

نظم

کتور اول باده‌ء گلگون فامی ساقی
چوق قالمز بو جهانده کمسه باقی
گلەلم گل گبی بیرده اولوب شاد
قلبه بلبل گبی الحان و فریاد

بيت

عالمده سنكله بولدم لذت جانی
سن اولمیجق بن قیدم جان وجهانی
تا سن صاغ اول جانم سكا قربان اولسون
بن دوله جان ویرم تا سكا بر درمان اولسون

بيت

قالدرمی خوابدن هیچ فتنه باش
دیدهٔ شمشیر بیدار اولیجق

بيت

چو سلطان اوله روز وشب مست خراب
اوله بیكمان خانمانی خراب

بيت

چون كناهكاره اولسن قادر
عفو ایله اول اونعمته شاكر

نظم

اساءتده واردر دلا چوق مخافات
كه اولور انك یرینه بیك مكافات
بهر حال یكدر اساءتده احسان
چو كتدی یبه ایلدن ایلدیسه انسان

بيت

ادیب سك خالقه اخلاصی درکوش
حقوق نعمتی قلمه فراموش

بيت

مكر دشمندن سقن اولمه امین
غدر ادیب تاكه قوزز سكا كمین

عجب خطا قلدم كرانی
سكا عطا قلدم

ع كسی را وقوف نیست
كه انجام كار چیست

بيت

چون قودر تیرین اته قوس قضا
سپر اولمز اکا مکر که رضا

بيت

لذت عشقی بولماسا پرویز
لب شیریندن ایلیدی کریز

نظم

ملک سلطان کرچه کافر اولسه اولور پایدار
لیک جور و ظلمله اولمز ممالک پایدار

نظم

اولور کذاب اولانک ایشی سوکنده
چو بر سوز سویلیه ایچه نجه آنده
چراغ کذب چون روشن قله زن
وبیرر کوزی یاشندن اکا روغن

شعر

دع ذكرهن فما لهن وفاء
ريح الصبا وعهودهن سواء

بيت

مادام که ساقی عمر باقیدر
سنک الکدن نوش ایدلم جام کرمی فاسدی اتمم کوکل

بيت

عالمده سنکله بیلدم لذت جانی
تاک سن ساغ اول جانم

بيت

اكر شاه و كر كدا مرده زنده در
تمونك اخري كوره وكفندر

بيت

قناعت اهل اولميانه دنياده راحت يولمز
فراغت قدريني بلميانه عالمده عافيت بولمز

بيت

لعل شريني ايله جانا سنكه عالم جاني سن
صوره ده غم عيب ايلمه بالله كيمك جاناني سن

بيت

يوده يوديه اچنده رسم ديني
اجيسز بولنمز عيش شريني

قطعه

يتيرمده آفتاب عالم افروز
ززمده اثر ده جان وجهان سوز

جهاني عدل وداد ايله ادب ادام
خلايقه سايه سنده ايدي ارام

بيت

سلطنت عدل ايله اولور پايدار
كا عالم عدل يله بولور قرار

بیت

کوردی زلف شبدن چون رخ روز
جمالی اولدی افاقه دلفروز

بیت

کوردی اصلا قالمش زر بنده مو بنده اسر
خرمن دیشنی تمام اولمش یرنده بیل اسر

بیت

نه بله کورمکدن سنی محروم اولیدم کاشکی
کلمیدم عالمه معدوم اولیدم کاشکی

بیت

سفرده بولنسه موافق رفیق
بهشت اولور اول جهنم طریق

بیت

هر کیمه کم عقل کامل هادی و رهبر اوله
بر آوج طپراغه همت ایلسه کوهر اوله

نظم

فانی اولدی یرده شاه اولنلر
سپهر سلطنتده ماه اولنلر
یاقیلدیشمدی یر التنده ایکن
قرا طپراغه اولمشدر برابر

بيت

انكچون ديدي سلطان شريعت
گوزل يوزليدن استك اولسه حاجت

بيت

غم دكل عمرك اولنده بلا
مشكل اولندركه آخرنده اولا

بيت

چشم گوزل نه دكلو گورسه عجب
كوكلن اچمز نته كه لهو و طرب

نظم

دكز كبي دوكوب گوزي ياشيني
كلهي گولسون دوكردي كه ياشيني
يره يغمور كبي ياشي يغردي
دوتوني اهناك كيكه اغردي

بيت

يوكا چون چاره ايلمز تدبير
گوره لم كه نه گوستور تقدير

بيت

چون حصول دولت وصلك محال اولدي بكا
كوزلرمي بيله ياقدين مرحبا اولسون سكا

بيت

يارب اول دشمنت بغشلو يارەسنندم بيلدم
سودوكمدن غيري اول يارەسنندم بيلدم

بيت

هرچه نازل اوله امر قضا
هوش مدهوش اولور بصر اعمى

نظم

اكا در عاقل اولنلر خردمند
كه كوش هوش ايله اصغا ايده پند
سخن كوهر در كوينده غواص
اله دوشمز كه در كوهر خاص

بيت

عدودن انتقام الق نه خوشدر
جهاندن كيشي كام الق نه خوشدر

نظم

• بر بلا نازل اولسه اتمه جزع
کانده وار ایکی سوز اشت بندن
اول دیسندر اولور غمکین
تا ابدا شادمان اولور دشمن

بیت

• یا الهی سن بنی اج ایلمه
اج ایدرسن غم دکل نامرده محتاج ایلمه

بیت

• تنها اقبال و دولت بندک اولسون
همیشه دشمنک افکندک اولسون

بیت

• محنت و غم دمدینی یاد قل
اهل محنت خاطرینی شاد قل

نظم

• تن و جانم سنک قربانک اولسون
قولم بیصدقه ساچم بیدرعانک اولسون
اسیدک اولدم تا جان دنجه
بوجبر ناقدان کوره کرنجه

نظم

تا نیدن اتمه صاقن اجتناب
امیدسیاستده قلمه شتاب
که یره یدره بیلک خوفه وار دو مجال
ولی کشنه بر ذنده قلمق امر محال

مفرد

حالمک عشقک صفاسیی اهل حال اولمیان بلمز
اهل حالک قدرنی صاحب کمال اولمیان بلمز

بیت

عاقل جهانده نه شاد اولور نه غم چکر
جاهل همیشه شاد اولایم در الم چکر

بیت

یراشمز اولوره بی غیرت اولمقه
چو غیرت اولمیه بیك عورت اولمق

نظم

چو بلدیك اصلنی بو داستانك
صنقن اولمه امین مکر قدت انك
که مکری محکم وکیدی متیندر
بونلردن دور اولمق حقه یقیندر

57ª

[illegible]